علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست‌ویکم، شمارهٔ ۸۱ «ویژهٔ باورشناخت»، زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۵۶-۱۸۰

حدیث «لا یقاس بنا أحد»؛ آموزه‌ای کلیدی در منظومهٔ امامت شیعی *

عبدالحسین طالعی[۱]

چکیده

قیاس ناپذیری امامان با دیگران، بر اساس حدیث معتبر «لا یقاس بآل محمد من هذه الامة أحد» یکی از شؤون امامت است. در این مقاله، این حدیث از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. مصادر حدیث، از منابع شیعه و سنی، ریشه‌های قرآنی و عقلی درونمایهٔ حدیث، نتایج عملی حدیث، بیان عالمان در مورد آن، و حلّ موارد تعارض آن با قرآن و عقل، در این گفتار بررسی شده است.

کلیدواژه: شؤون امامت؛ حدیث «لا یقاس»؛ قیاس ناپذیری امامان؛ عدم تعارض حدیث لا یقاس با قرآن؛ عدم تعارض حدیث لا یقاس با عقل.

---

* دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه قم Taleie20@gmail.com

مقدمه

محمد بن عبدالکریم شهرستانی در سخنی مشهور در کتاب الملل و النحل می‌گوید: «در هیچ موردی در تاریخ اسلام آن اندازه شمیر نکشیدند و خون نریختند که در باب امامت واقع شد».

این سخن شواهد تاریخی فراوانی دارد. جنگها و کشتارهای فرقه‌ای گذشته غالبا بر مبنای اختلاف در تفسیر مفهوم رهبری امت بوده است. می‌توانیم در زمان خود به جنایات تکفیری‌ها در جای جای جهان بنگریم و رویدادهای تاریخ گذشته را در سیمای این وقایع از نزدیک ببینیم.

گذشته از آن شمشیر کشیدن گاهی به این صورت بوده که در برابر هم شمشیر زبان کشیده‌اند و با سلاح زبان و قلم صف آراسته‌اند. برخوردهای زبانی برخی عالمان و طرفداران آنها -که در درون جبههٔ شیعی دیده‌ایم- بخش عمدهٔ آن به تفسیرهای آنها از مفاهیم امامت بر می‌گردد.

اکنون در صدد بازنگری این رویدادها، از جهت ریشه ها، چگونگی، آثار و پیامدها، و گروه‌های درگیر نیستیم، ولی قدر مسلّم آن است که کمترین اثر این رویارویی‌ها بر ما باید بازنگری عمیق و مستند و اصیل در مفاهیم امامت باشد؛ مبادا نادانسته حمایت از یک نظر غلط را در پیش گیریم، در حالی که به تعبیر قرآن: «ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف، ۱۰۴)

خطر این تبعیت غلط فقط در باره خودمان نیست، بلکه خواسته یا ناخواسته، گروهی در پی ما روانه می‌شوند که در مورد آنها نیز باید پاسخگو باشیم؛ باز هم به تعبیر قرآن: «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا» (مائده، ۷۷).

باری؛ برای این بازنگری ضروری، بهترین راه بازگشت به کلمات ائمهٔ معصومین است؛ که خودشان فرمودند: «نحن النمرقة الوسطی، بها یلحق التالی و الیها یرجع الغالی» (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹)

در این گفتار، بر آنیم که یکی از سخنان امیر مؤمنان علیه‌السلام را - که در این بحث جنبهٔ کلیدی دارد -از چند جنبه بررسی کنیم.

در این سیر و سفر شیرین معنوی، خدای منان را در آغاز و انجام سفر یاد می‌کنیم و لطف بیکران او را سپاس می‌گزاریم که توفیق سیری علمی در گلگشت حکمت علوی را نصیب فرمود.

بیان مسئله

مسئلهٔ اصلی این پژوهش بررسی حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام است که از حضرتش روایت شده است: «لا یقاس بآل محمد من هذه الأمّة احد و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا» (نهج البلاغه، خطبه دوم).

سؤال‌های تحقیق

۱. آیا این حدیث در مصادر دیگر شیعه و سنی آمده است؟
۲.مبانی قرآنی حدیث چیست؟
۳.مترادف‌های محتوایی حدیث چیست؟
۴.نتایج عملی حدیث چیست؟
۵.آیا تبیین عقلی از حدیث می‌توان ارائه کرد؟
۶. مؤیدهای حدیث (از روایات معتبر دیگر) و شرح آن در بیان عالمان چیست؟
۷.آیا حدیث با موارد دیگر (عقلی و نقلی) تعارض دارد؟ در این صورت حلّ تعارض چگونه است؟

پیشینه

تا آنجا که پژوهش نگارنده نشان می‌دهد، با وجود مقالات فراوان در مورد احادیث مختلف نهج البلاغه و کتابهای متعدد در باب بحث امامت در نهج البلاغه، پژوهش مستقلی در باب این حدیث انجام نشده، در حالی که پرسش‌هایی در بارهٔ آن مطرح است. همچنین ریشه‌های قرآنی حدیث و نتایج عملی آن بحث نشده، در حالی که شروح مختلف بر نهج البلاغه نوشته شده است.

روش پژوهش

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای است و بر مبنای قرآن، و کتابهای حدیثی معتبر شیعه و سنی انجام شده است.

یافته‌های پژوهش

۱.مصادر دیگر حدیث

این حدیث بجز نهج البلاغه در چندین منبع معتبر شیعی و سنی نقل شده است. در اینجا به چند منبع به تفکیک مذهب، اشاره می‌شود.

۱-۱. مصادر شیعی

۱-۱-۱.ابوجعفر محمد بن جریر طبری امامی (سده چهارم) در کتاب المسترشد ضمن یکی از خطبه‌های علوی می‌آورد: «إِنَّهُ لَا يُقَاسُ بِنَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِنَا مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُنَا عَلَيْهِمْ». (المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه‌السلام ص ۳۹۹ - ۴۰۱).

۱-۱-۲.روایت شیخ صدوق و مفید

شیخ صدوق در معانی الاخبار و شیخ مفید در کتاب اختصاص حدیث لا یقاس را بدین سان روایت کرده‌اند که ضمن تأیید حدیث از ناحیهٔ امام معصوم، توضیحی در باب حدیث نیز دربر دارد.

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْفَرَّاءِ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيْنَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَيْنَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: كَمِ السَّنَةُ شَهْراً؟ قَالَ: قُلْتُ: اثْنَا عَشَرَ شَهْراً. قَالَ: كَمْ مِنْهَا حُرُمٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ. قَالَ: فَشَهْرُ رَمَضَانَ مِنْهَا؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا. قَالَ: إِنَّ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ». (معانی الاخبار ص ۱۷۹؛ اختصاص ص ۱۳).

۱-۲.منابع سنی

در منابع سنی نیز این مضمون آمده است. به عنوان نمونه چند نقل اشاره می‌شود.

۱-۲-۱.ابن عباس

ابن عباس گوید: «و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر مکان، و ما ذکر علیاً إلّا بخیر». (شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۴۹ - ۵۴، تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۷۱ و ده منبع دیگر از تسنن، نقل شده در: بوستان معرفت: ۶۴۱ - ۶۴۳).

۱-۲-۲.عبدالله بن عمر می‌گوید: «وقتی اصحاب پیامبر را بر می‌شمردیم می‌گفتیم: ابوبکر، عمر، عثمان. شخصی گفت: علی چه شد؟ ابن عمر می‌گفت: علی از اهل بیت است که کسی با او قیاس نمی‌شود. و همراه رسول خدا در درجهٔ اوست». (حسکانی، شواهد التنزیل، ۲:۱۹۷؛ قندوزی، ینابیع المودة: ۱۷۸ و ۲۵۳، باب ۵۵ و ۵۶؛ نقل شده در کتاب: بوستان معرفت: ۶۳۱ - ۶۳۲ بخش ۳۹)

۱-۲-۳.عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم در مورد برتری یاران پیامبر پرسیدم. گفت: ابوبکر و عمر و عثمان (ظاهرا به ترتیب برتری). گفتم: پس علی بن ابی طالب چه؟ گفت: او از اهل بیت است که کسی با اهل بیت قیاس نمی‌شود. (ینابیع المودة: ۱۵۲ و ۲۵۳ باب ۵۲ و ۵۶؛ نقل شده در: بوستان معرفت ص ۶۳۴ بخش ۳۹).

۲.مستندات قرآنی

با مرور آیات قرآن، می‌بینیم که می‌توان برخی افراد را به عنوان بندهٔ برگزیده دانست، بدون اینکه با عدل الهی منافات داشته باشد. در حقیقت، برخی در اینجا به خطا، عدالت را با تساوی مترادف دانسته‌اند و خاستگاه مشکل همینجا است. اینک به دو آیه اشاره می‌شود:

۲-۱.پیامبران علیهم‌السلام به عنوان برگزیدگان ویژه

خداوند متعال در وصف شماری از پیامبران می‌فرماید: «و إنّهم عندنا لمن المصطفین الأخیار» (ص، ۴۷)

۲-۲.حضرت موسی علیه‌السلام به عنوان بندهٔ خاصّ خدا

خدای حکیم خطاب به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: «واصطنعتک لنفسی» (طه، ۴۱)

۳.مترادف‌های محتوایی حدیث

یکی از راههای تقویت یک حدیث تقویت مضمونی آن است. بر این اساس می‌گوییم که مضمون این حدیث در روایات دیگر نیز آمده است. در اینجا تنها هشت مورد یاد می‌شود:

۳-۱. همونَدی با این گونه افراد

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه شقشقیه، آنگاه که از مردم زمان خود و قصور فهم آنها نسبت به مقام امامت شکوه می‌کند، کلام را به آنجا می‌کشاند: حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي [سِتَّةٍ] جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ (نهج البلاغه، خطبه ۳)

۳-۲. مقامی فوق حدّ ادراک

امام هادی علیه‌السلام در زیارت جامعه کبیره مطالبی در باب شؤون ائمه بیان می‌دارد. در باب اعتبار سندی و متنی این زیارت در منابع دیگر سخن رفته است. (بنگرید: محمد سند. اعتبار زیارت جامعه. سفینه شماره ۱۵).

در این زیارتنامه، امام هادی علیه‌السلام از مقاماتی سخن می‌گوید که نه تنها کسی بدان نمی‌رسد، بلکه حق ندارد نسبت به درک آنها طمع بندد:

«فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ» (من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۱۳؛ تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۹۸).

۳-۳. همچون ستاره، هدایتگر و دسترسی ناپذیر

امام رضا علیه‌السلام در مسجد مرو خطبه‌ای در وصف امام و شؤون و مقامات امام بیان فرموده‌اند که محدثان بزرگ مانند کلینی و صدوق در آثار خود روایت کرده اند. در اینجا به جمله‌ای از آن به نقل کلینی بسنده می‌شود که در بابی با نام «باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته» آورده است:

«وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي غِنَاهُ لَا كَيْفَ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِين» (کافی ج ۱ ص ۲۰۱)

تصریح کلام، ما را از توضیح بی‌نیاز می‌کند. ستاره عامل هدایت است و هیچ کس در پیمودن راه -خصوصا راهنوردی در بیابان - بی‌نیاز از آن نیست. ولی در عین حال، نه در دسترس انسانها است، نه به چنگ آنان می‌آید و نه حتی توان توصیف جزئیات آن را دارند.

۳-۴. کسی را با امام همرتبه مپندارید

یکی از زیارات معتبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیارتنامه‌ای است که برای امام هادی علیه‌السلام خطاب به نیای والامقام خود خوانده و به زیارت غدیریه شهرت یافته است. اعتبار فوق العادهٔ آن را محدث قمی در دو کتاب مفاتیح الجنان و هدیة الزائرین تأیید کرده است. در این زیارتنامه خطاب به امام المتقین علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَاكَ بِمَنْ نَاوَاكَ، وَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَقُولُ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ»، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِكَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَايَتَكَ». (مزار کبیر، ابن مشهدی، ص ۲۷۰).

۳-۵. جفا به پیامبر مکنید

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در کلامی راهگشا فرمودند:

«علی منی و أنا منه، فمن قاسه بغیری فقد جفانی» (فرائد السمطین ج ۱ ص ۷۸).

در روایت دیگر آمده است:

عن ابن عباس قال: قال رسول الله لعبدالرحمان بن عوف: «یا عبدالرحمان أنتم أصحابي و علي بن أبي طالب منّي و أنا من عليّ. فمن قاسه بغيري فقد جفاني و من جفاني آذاني و من آذاني فعليه لعنة ربّي». (خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۶۰، فصل ۵؛ حمویی، فرائد السمطین، ج ۲ ص ۶۸، باب ۱۵ ح ۳۹۲؛ قندوزی، ینابیع المودّة ص ۲۶۳ باب ۵۶؛ نقل شده در: بوستان معرفت، ص ۶۳۰ – ۶۳۱).

۳-۵. همانند حرف الف ناقص

امام صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی در باب شؤون اهل بیت فرمودند: «وَ مَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا

مِنْ فَضْلِنَا مَا تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفاً غَيْرَ مَعْطُوفَة» (کافی ج ۱ ص ۲۹۷ باب النص و الاشارة علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام)

آیة‌الله شیخ محمد رضا جعفری در ضمن تعلیقات خود بر کافی، در مورد این تعبیر می‌نویسد:

«ایشان حرف الف را انتخاب کردند، زیرا این حرف، اولین حرف الفبا است و آسان‌ترین آنها در نوشتن و تلفظ است. نقص در دنبالۀ این حرف [الفا غیر معطوفة] به معنای ناکامل بودن آن است. حرف الف در رسم الخطّ قدیم کوفی این گونه نوشته می‌شود: «L». اگر انتهای پایینی آن را که به سمت راست کشیده شده، حذف کنیم این حرف ناکامل می‌شود. [قابل خواندن نبوده و هیچ معنایی نداشت]. این صحیح‌ترین معنایی است که از علمای بزرگ شنیده شده است. [بنگرید:] علامه مجلسی، مرآة العقول ج ۳ ص ۲۹۰؛ فیض کاشانی، الوافی [چاپ قدیم] ج ۲ ص ۷۶. (جعفری، تعلیقات کافی، ص ۱۳۱).

لذا وقتی نتوانیم در این باب یک حرف کامل بنویسیم، چگونه ادعا داریم که فردی را با این بزرگواران مقایسه کنیم؟

۳-۶. مثل اعلی

در سطور پیشین در باب زیارت جامعۀ کبیره و اعتبار آن سخن رفت. اینک می‌گوییم: امام هادی علیه‌السلام در این زیارت، امامان معصوم را به عنوان «المثل الأعلی» وصف می‌کند. (من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۱۳؛ تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۹۸).

توضیح این جمله به چند نکته نیاز دارد:

الف. به تصریح قرآن، خدای بزرگ، «مِثل» (به کسر میم) ندارد: «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱)، ولی مَثَل (به فتح میم) دارد: ««و له المثل الاعلی» (روم، ۲۷). نفی مِثل از خداوند یعنی تنزیه حضرتش از شبیه و نظیر، ولی قبول مَثل یعنی قبول برخی از آفریدگان در جایگاهی که بتوانند مظهر صفات الهی باشند.

ب. در مورد خدای بزرگ در حدیث شریف آمده: «لا یقاس بالناس» (کلینی، الکافی ج ۱ ص ۸۶). امام معصوم به عنوان مَثل اعلای خداوند و آیت عظمی و حجت کبرای خدا،

در رتبهٔ مخلوقیت، صفت «لا یقاس» را نمایندگر است، یعنی در میان مخلوقات، قابل قیاس با آنها نیست.

ج. لذا در برخی از روایت ذیل آیهٔ «و له المثل الاعلی» احادیثی رسیده که آن مثل اعلی اهل بیت اند. از این احادیث فراوان به یک حدیث اشاره می‌شود:

«إِنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِه. فَكَمَا لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى، فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا» (محاسن ج ۱ ص ۱۴۳ باب ۱۱)

در واقع باید آفریده‌ای (در رتبهٔ مخلوقیت) قیاس ناپذیر با دیگر آفریدگان باشد که آیت و مَثَل خدای قیاس ناپذیر با تمام آفریدگان باشد.

۷ - ۳. درختی نه چون دیگر درختان

طبق حدیث شریف شجره، آفریدگار، پیامبر و امیرالمؤمنین (و به تبع آن دو بزرگوار، دیگر امامان معصوم) از یک درخت آفریده و دیگر آفریدگان را از درخت دیگری. لذا این دو گروه، با هم قیاس پذیر نیستند. متن این حدیث در منابع شیعی و سنی آمده، از جمله: خصال ج ۱ ص ۲۱ ح ۷۲، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۲ ص ۷۳ خ ۳۴۰، کشف الغمة ج ۱ ص ۳۱۶، نهج الحق ص ۱۹۶؛ و از منابع سنی: کنز العمال ج ۶ ص ۵۴ ح ۲۵۶۱ و ۲۵۶۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۳۷۵.

گاه این مضمون به لفظی آمده که تأکید بیشتر را می‌رساند. بر طبق این نقل، امیرالمؤمنین (و دیگر امامان) حتی با پیامبران (بجز حضرت خاتم الانبیاء) قابل قیاس نیستند: «إن الله خلق الأنبياء من شجر شتى و خلقني و عليا من شجرة واحدة». این لفظ در منابع مختلف آمده، از جمله: شرح الاخبار ج ۲ ص ۵۷۸؛ شواهد التنزیل ج ۱ ص ۵۵۴

۴. نتایج عملی حدیث

بر این حدیث شریف نتایج عملی ای مترتّب است که ضرورت بحث در بارهٔ آن را مضاعف می‌سازد. نمونه‌ای از این نتایج را که در رفتار شماری از خواص اصحاب امامان ظهور یافته، در پی می‌آید.

۴-۱. اطاعت کامل

بر اساس حدیثی که در اینجا با عنوان «شیعۀ تنوری» یاد شده است، هارون مکّی چنان در فضای حدیث «لا یقاس» تربیت شده که کلام امام صادق علیه‌السلام را هرگز مانند کلام دیگران نمی‌بیند. لذا بدون تأمّل از آن تبعیت می‌کند، گرچه ظاهراً قبول آن مشکل به نظر رسد.

طبق این حدیث، سهل بن حسن خراسانی خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌رسد و اظهار می‌کند که صدهزار شمشیرزن آمادۀ صدور فرمان امام صادق علیه‌السلام هستند. حضرتش برای آزمودن این ادّعا به هارون مکی امر می‌کند که داخل تنوری برود که روشن است. مکی چنین می‌کند. امام از خراسانی می‌پرسد که چند تن مانند این شخص در این درجه از اطاعت دارید؟ خراسانی پاسخ منفی می‌دهد. امام می‌فرماید: «لَا وَ اللَّهِ وَ لَا وَاحِداً؛ أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةً مُعَاضِدِينَ لَنَا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ». (مناقب ابن شهرآشوب ج ۴ ص ۲۳۷).

اطاعت هارون مکی از امام صادق علیه‌السلام بدان روی بوده که حضرتش را حجت خدا و قیاس ناپذیر می‌داند، وگرنه گردن نهادن به چنین فرمانی از بشری عادی هیچ توجیهی ندارد.

۴-۲. یقین ابن ابی یعفور

یقین ابن ابی یعفور به حقانیت کلام امام و حجت زمانش برخاسته از قبول این اصل اساسی است که کلام آن گرامی مانند کلام دیگران یا حتی قیاس پذیر با آنها نیست. کشّی نقل می‌کند که ابن ابی یعفور به امام صادق علیه‌السلام گفت: «و الله لو فلقت رمانة بنصفین، فقلت هذا حرام و هذا حلال، لشهدت أن الذي قلت حلال حلال، و ان الذي قلت حرام حرام، فقال: رحمك الله (رجال کشی ج ۲ ص ۵۱۸)

۴-۳. تسلیم بیمانند

«کُلَیب تسلیم» یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام است که به دلیل تسلیم گسترده در برابر کلام حضرتش به این عنوان نامیده شده و آن گرامی همین صفت را در او می‌ستاید و مصداق صفت پسندیدۀ «إخبات» می‌داند که در قرآن یاد شده است (هود: ۲۳). زید شحّام گوید که به امام صادق علیه‌السلام در بارۀ تسلیم کُلیب نسبت به اهل بیت سخن گفتم.

امام برایش طلب رحمت از خدا کرد و او را مصداق آیهٔ قرآن دانست.

عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُسَمَّى كُلَيْباً فَلَا نَتَحَدَّثُ عَنْكُمْ شَيْئاً إِلَّا قَالَ أَنَا أُسَلِّمُ، فَسَمَّيْنَاهُ كُلَيْبَ التَّسْلِيمِ. قَالَ: فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ؟ فَسَكَتْنَا، فَقَالَ: هُوَ واللَّهِ الْإِخْبَاتُ؛ قَوْلُ اللَّهِ: الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ (بصائرالدرجات ج ۱ ص ۵۲۵ ح ۲۸).

۴ – ۴. تفسیر آیهٔ «فبشّر عباد»

طبق تفسیر امام معصوم از آیهٔ «فَبَشِّرْ عِبَادِ» (زمر: ۱۷ و ۱۸) معنای آیه آن است که باید در برابر کلام اهل بیت تسلیم بود، بدون کاستن یا آراستن آن به سخن دیگر. در واقع بر مبنای این حدیث، الف و لام در «القول»، برای عهد است نه استغراق جنس، و ضمیر در «أحسنه»، به مصدر «اتّباع» بر می‌گردد.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ، «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». قَالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله، إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ أَدَّوْهُ كَمَا سَمِعُوهُ لَا يَزِيدُونَ وَ لَا يَنْقُصُون (اختصاص ص ۵، تأویل الآیات ص ۵۰۲).

۵.تبیین عقلی حدیث به اختصار

در باب تبیین عقلی حدیث به تفصیل می‌توان سخن گفت که در این مقال تنها به یک بیان بسنده می‌کنیم.

در جای خود روشن شده که رکن رکین توحید بر مبنای نصوص وحیانی و عقل سلیم، «بینونت خدا با خلق» است. در این گفتار، بیش از این به این مهم نمی‌پردازیم و به منابع مربوط مانند کتاب التوحید از اصول کافی یا توحید صدوق ارجاع می‌دهیم.

اما به این نکته توجّه می‌دهد که سفیر چنین خدایی خود باید این صفت را به خوبی نشان دهد. البته نیک آگاهیم که آن سفیر، خود مخلوق است؛ اما در همان رتبهٔ مخلوقیت باید نشانه‌ای از خدای بی‌نشان باشد و «لا یقاس» بودن را در حدّ و شأن خود بنمایاند.

شاید این نکته یکی از رموز دعایی باشد که از امام صادق عليه‌السلام رسیده و حضرتش بر

خواندن آن در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه تأکید کرده اند: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» (کافی ج ۱ ص ۳۳۷)

۶.شرح حدیث

۶-۱. از امامان

در سطور پیشین حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شد که به تفسیر این حدیث شریف پرداخته و آن را با نسبت ماه رمضان به ماههای حرام تشبیه کرده اند.

۶-۲. از فلاسفه

کلام ابن سینا

ابن سینا در آغاز رسالهٔ المعراج در باره حضرت امیر می‌گوید: «أمير المؤمنين علي بن أبي طالب- علیه‌السلام - مركز الحكمة، و فلك الحقيقة و خزانة العقل، و لقد كان بين الصحابة كالمعقول بين المحسوس». این تشبیه (معقول بین محسوس) عبارت دیگری از اصل «لا یقاس» است.

۶-۳.از محدثان

۶-۳-۱.عالمان غیر شیعه؛ کلام جاحظ

جاحظ (دانشمند سده سوم متوفی ۲۵۵ از سران معتزله بغداد که به دشمنی با اهل بیت شهره است) رساله‌ای در افضلیت اهل بیت بر دیگران دارد. متن کامل این رساله را شماری از دانشمندان نقل کرده‌اند، از جمله قندوزی در باب ۵۵ ینابیع الموده. جاحظ ابتدا اشاره می‌کند که آنچه سبب نادیده گرفته شدن فضائل اهل بیت شده، خصومت‌ها است که عقل سلیم را تحت الشعاع قرار داده و اخلاق حسنه را تباه کرده است. اما باید به طلب حق برآییم و به حق گردن نهیم و از تعصب دوری کنیم. سپس برخی از فضائل بنی هاشم را بر شمرده مثل اختصاص به سهم ذوی القربی و حرام بودن صدقه بر آنان و...

آنگاه می‌نویسد: «و لهذا قال علی کرّم الله وجهه علی منبر الجماعة: <نحن أهل بیت لا یقاس بنا أحد>. و صدق عليّ. کیف یقاس أحد من الناس بقوم منهم رسول الله و الأطیبان علی و فاطمة و السبطان الحسن و الحسین و...؟». پس از آن به حدیث ثقلین اشاره می‌کند و شکر خدا می‌کند که محبت اینان را به دل دارد. (ینابیع المودة، باب ۵۵، نقل شده در: بوستان معرفت: ۶۸۶ - ۶۸۹)

۲-۳-۶.کلام دانشمندان شیعه؛ میرزا حبیب الله خویی

برخی از دانشوران شیعه در این زمینه سخن گفته‌اند که در این گفتار به کلام میرزا حبیب خویی بسنده می‌کنیم.

میرزا حبیب خویی در شرح خود بر نهج البلاغه (منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۲۵ – ۳۳۰) از کتاب خصائص ابن بطریق نقل می‌کند: قال عليّ علیه‌السلام: نحن أهل بیت لا نقاس بالناس، فقام رجل فأتی عبد الله بن العبّاس فأخبره بذلك، فقال: صدق عليّ علیه‌السلام، أو لیس کان النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لا یقاس بالنّاس ثمّ قال ابن عباس: نزلت هذه الآیة في عليّ علیه‌السلام:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

پس از آن ضمن توضیحی مفصّل و مستند به آیات و احادیث و تذکرات عقلی، بیان می‌دارد که اهل بیت، ولیّ تمام نعمتهای خدایند و نعمتشان پیوسته بر مردم جریان دارد؛ بدین روی بر افراد دیگر برتری دارند. بلکه اصل نعمت خدا وجودشان است، چنان که از آیات قرآن (لقمان: ۲۰، تکاثر: ۸، ابراهیم: ۲۸، اعراف: ۶۹) و روایت ذیل آنها بر می‌آید.

۷. حل موارد تعارض

برخی از گویندگان برای حدیث عدم قیاس، تعارض با مواردی از قرآن، حدیث، عقل آورده و همان را موجب عدم قبول آن دانسته اند.

اینک به چند مطلب از اینان به شکل سؤال و جواب می‌پردازیم.

۷-۱. آیهٔ «انما بشر مثلکم»

سؤال: با توجه به آیهٔ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (کهف: ۱۱۰) چگونه حدیث عدم قیاس را بپذیریم؟ آیا حدیث با آیه تعارض ندارد؟

جواب: آنچه آیه می‌رساند، فقط مثلیت پیامبر با دیگران است، با این تفاوت که به حضرتش وحی می‌رسد. تفاوت روشن است، اما در باب مثلیت توضیحی ضرورت دارد.

هر تشبیه سه رکن دارد: مشبّه، مشبّهٌ به، وجه شبه. در تمثیل نیز با این سه رکن روبروییم. لذا بر اساس سه رکن تشبیه ادامه می‌دهیم. در اینجا <مشبّه>، پیامبر است و <مشبّهٌ به> مردم اند. ولی وجه شبه چیست؟ آیا ما می‌توانیم از جانب خود وجه شبه بسازیم؟

توضیح اینکه فرض می‌کنیم کسی که هیچ شناختی در مورد زید ندارد، این جمله را می‌شنود که: <زید مانند شیر است>. اگر شنونده بدون شناخت دقیق و عمیق، به محض نظر خود این جمله را تفسیر کند، از این جمله چنین می‌فهمد که زید، چهار دست و پا راه می‌رود!

خطایی که در اینجا صورت گرفته چیست؟ این نکته مهم است که:

<ما حق نداریم از جانب خود وجه شبه یا وجه تمثیل بسازیم. عقل حکم می‌کند که برای تبیین وجه شبه / وجه تمثیل، باید از کسی کمک گیریم یا بپرسیم که نسبت به زید آشنا باشد؛ مثلا فرزندانش، بستگانش، آشنایانش و.....

در این مثال کاملا روشن است که گوینده کوتاهترین راه یعنی شتابزده‌ترین راه را پیموده و گرفتار این خطای بزرگ شناختی شده که عنصر شجاعت را نادیده گرفته است. به این دلیل به جای شجاعت که فضیلتی برای زید است، چهار دست و پا راه رفتن را برای زید برگزیده است.

برای توضیح بیشتر این مدّعا، دو نمونه از آیات قرآن را با تفسیر مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی می‌آوریم.

مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی ذیل آیهٔ «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» (بقره، ۱۹۹) می‌نویسد:

«یکی از عادات مردم، به ویژه عرب آن زمان این بود که پیوسته از افتخارات پدران خود دم می‌زدند. معنای عامّ این آیه آن است که پس از ادای مناسک حج، از یاد خدا غافل نشوید. بهترین روش احتجاج با آنان برای دعوت به این کار، آن است که آنان از یاد

پدرانشان غفلت نمی‌کنند، پس چرا از یاد خدا غافل می‌شوند، در حالی که خداوند خالق آنها است و تمام نعمت‌ها از اوست؟ بلکه باید خدا را بیش از پدران یاد کنند، آن سان که با جلال و نعمت الهی متناسب باشد. در روایات تفسیری برخی از مصادیق عادی در مورد تذکر آنها از پدرانشان بیان شده است.

در حدیث صحیح در کافی از منصور بن حازم روایت شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «وقتی پس از قربانی در منا گرد می‌آمدند، با هم تفاخر می‌کردند. هر شخصی می‌گفت: پدرم چنین و چنان بود. خداوند فرمود: فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ ».

همین مضمون در روایت عیاشی از امام باقر و صادق علیهماالسلام روایت شده و مانند آن را در الدرالمنثور آورده است». (آلاء الرحمن ج ۱ ص ۱۸۱).

همچنین ذیل آیهٔ «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (بقره، ۲۵۵) می‌نویسد:

«خدای جلّ شأنه بیان می‌فرماید که تمام آسمانها و زمین از آنِ خداست. آنگاه خواست که احاطهٔ علم و سلطهٔ تدبیر او بر تمام آنها را بیان کند. لذا به تناسب تقریب ذهن برای رعایت ذهنهای نارسای ما آن را به جسمانیات مأنوس ما تمثیل می‌کند. لذا احاطه و سلطهٔ خود بر کائنات را به این حالت تشبیه می‌کند که گویی به حسب تخیل کرسی پادشاهی را می‌توان تصور کرد. تعبیر ائمه علیهم‌السلام در مورد آسمانها و زمین، بر این اساس است که آن را در مورد کرسی دانسته اند.» (آلاء الرحمن ج ۱ ص ۲۲۸).

به حکم عقل سلیم، روشن است که نه خدای سبحان مانند اجداد مخاطبان قرآن است و نه سلطه و احاطهٔ حضرت باری مانند سلطهٔ شاهان. ولی هدف، تبیین و تقریب مطلب به زبان مخاطب است نه بیشتر.

اینک می‌پرسیم: آیا ما حق داریم در مورد تعبیر «بشر مثلکم» در حالی که با مقام قدسی پیامبر روبروییم، از جانب خود سخن گوییم و نزدیکترین راه یعنی شتابزده‌ترین راه را طی کنیم؟

واقع این است که در بیان این مثلیت، ویژگی‌های چندی وجود دارد. انتخاب یکی از این وجوه تمثیل/تشبیه دلیل می‌خواهد. و بدون آن نمی‌توان یک وجه را برگزید.

وجه صحیح تشبیه را از کجا بیابیم؟ خوب است که به حکم عقل، گردن نهیم و پاسخ این پرسش را از فرزندان پیامبر بپرسیم که خود علاوه بر جانشینی صلبی، در کمالات نیز وارث پیامبرند.

از امام صادق علیه‌السلام در حدیثی رسیده که مراد از این مثلیت، اشتراک با مردم در مخلوقیت است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» قَالَ: يَعْنِي فِي الْخَلْقِ أَنَّهُ مِثْلُهُمْ مَخْلُوق» (تفسیر القمی ج ۲ ص ۷۴).

این روایت را به عنوان مؤید، از تفسیر امام عسکری علیه‌السلام نیز می‌آوریم.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ <قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ> يَعْنِي آكُلُ الطَّعَامَ. <يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ> يَعْنِي قُلْ لَهُمْ: أَنَا فِي الْبَشَرِيَّةِ مِثْلُكُمْ، وَ لَكِنْ رَبِّي خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ دُونَكُمْ، كَمَا يَخُصُّ بَعْضَ الْبَشَرِ بِالْغَنَاءِ وَ الصِّحَّةِ وَ الْجَمَالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ، فَلَا تُنْكِرُوا أَنْ يَخُصَّنِي أَيْضاً بِالنُّبُوَّة. (تفسیر إمام حسن عسكري علیه‌السلام؛ ص۵۰۴؛ الاحتجاج، ج ۱ ص ۳۱)

برای تبیین آیه، کلام علی بن عیسی اربلی دانشور شیعی قرن هفتم نیز گویا است. وی یکی از معجزات امام صادق علیه‌السلام را روایت می‌کند که ضمن آن حضرتش با اهل غلو سخت برخورد کرده است. آنگاه ضمن بیانی تفصیلی می‌نویسد که اهل غلو، با دیدن چنین معجزاتی از معصومان در مورد آنها به غلوّ افتادند، همان گونه که مسیحیان در بارۀ حضرت عیسی علیه‌السلام به کژراهه گرویدند. لذا عبارت «بشر مثلکم» پاسخی به چنین غلوّهایی است، وگرنه مقامات فوق بشری پیامبر و ائمه معصومین روشن‌تر از آفتاب است. (کشف الغمة في معرفة الأئمة؛ ج۲؛ ص۱۹۸)

در تأیید این کلام می‌گوییم: آیا بشر بودن حضرت مسیح مانع از آن شد که به اذن الهی بیماران صعب العلاج را شفا بخشد، از درون خانه‌ها خبر دهد و حتی مردگان را زنده کند؟ (آل عمران: ۴۹، مائده: ۱۱۰).

در مقام مثل و توضیح می‌گوییم: همگان می‌دانند که زغال و الماس هر دو از جنس کربن هستند، اما این کجا و آن کجا؟ به هر حال، درجات بندگی در میان مخلوقات بسیار

زیاد است و هیچ دلیلی ندارد بلکه خلاف عقل است که ما همه را در یک درجه بدانیم و انتظار داشته باشیم که همه را در یک اندازه به حساب آوریم.

اساسا اگر کلمهٔ «یوحی الیّ» و بار معنوی آن را در نظر آوریم، که چه کسی بار سنگین چنین مسئولیتی را می‌تواند پذیرا شود، به این پرسش پاسخ کامل داده ایم. شاعر می‌گوید: <دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد.>

۲ - ۷. اسوه بودن امامان

سؤال: پیامبر اسوهٔ مردمان است، به حکم آیهٔ شریفه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱). در حدیثی از امام حسین علیه‌السلام نیز رسیده است که در نامه‌ای به اهل کوفه نوشتند: «فلکم فیّ اسوة» (مکاتیب الائمه ج ۳ ص ۱۴۳).

حال می‌گوییم: لازمهٔ اسوه بودن این است که معصومان را <انسان مافوق> بدانیم نه <مافوق انسان>. و این با حدیث عدم قیاس سازگار نیست.

جواب: معصومان با وجود داشتن مقامات معنوی و خارق العاده بر مبنای بشری سلوک می‌کردند.

نقش اصلی و اولی آنان هدایت مردم است. لذا مانند یک آموزگار مهربان و دلسوز، تمام معلومات والای خود را نادیده می‌گیرند. و چون که با کودک سر و کار دارند، زبان کودکی می‌گشایند. و مادرانه دست همگان را می‌گیرند و پا به پا می‌برند.

بدین روی گاهی یک پرسش بدیهی از مردمان می‌پرسند در حالی که لحظه‌ای دیگر به ضرورت تربیت و هدایت کاری خارق عادت می‌کنند. و در هر حال می‌گویند: «سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (اسراء: ۹۳).

آیا حضرت عیسی علیه‌السلام با آن همه خارق عادت که نشان داد، شأن معلم و مربی بودن را از دست داد یا حتی جایگاه تربیتی او تحت الشعاع معجزاتش قرار گرفت؟

این همان حضرت عیسی است که مانند همگان در کنار مادر می‌زیست و به تعبیر قرآن «كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده: ۷۵). ولی همان است که به اذن الهی آیاتی شگفت نشان می‌دهد.

برای استواری بیشتر پاسخ، به کتاب خدا رجوع می‌کنیم و پاسخ می‌گیریم. قرآن در آیات متعدد، شئون فوق عادی (به تعبیر مدرسی طباطبایی: فوق بشری. بگرید: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۰، ۵۹، ۶۱، ۷۹) به پیامبرانی نسبت می‌دهد که آنان را هادیان و مربیان مردم قرار داده است. نمونه را، به آیاتی اشاره می‌شود:

* خداوند با موسای کلیم بدون واسطه سخن می‌گوید (نساء:۱۶۴).

* عصا در دست حضرت موسی بدل به اژدها می‌شود (اعراف:۱۱۷)

* حضرت موسی عصای خود را به سنگ می‌زند و چشمه از درون آن جریان می‌یابد (اعراف:۱۴۸)

* به دعای حضرت عیسی مائده از آسمان نازل می‌شود (مائده: ۱۱۴)

* حضرت یوسف آینده را در قالب تعبیر خواب به افرادی خبر می‌دهد (یوسف:۶)

* پیراهن حضرت یوسف چشمان نابینای پدر را شفا می‌بخشد. آن جناب خود از این ویژگی جامه اش خبر داشت و به برادران خبر داده بود (یوسف: ۹۶)

* حضرت ابراهیم در کهنسالی صاحب دو فرزند می‌شود (ابراهیم: ۳۹)

* آتش بر حضرت ابراهیم سرد و سلامت می‌شود (انبیاء: ۶۹)

* کوهها در تسخیر حضرت داوود بودند (ص: ۱۷)

* اجنه در تسخیر حضرت سلیمان بودند (سبأ: ۳۴)

* تند باد به فرمان او به حرکت در می‌آمد (انبیاء: ۸۱)

* حضرت سلیمان لشکری از جن و انس و پرندگان در اختیار داشت (نمل: ۱۷)

* حضرت سلیمان سخن مورچگان و هدهد را می‌شنید و با آنان سخن می‌گفت. (نمل: ۳۱)

* حضرت یونس مدتی در شکم ماهی زیست (صافات:۱۴۰)

اینان همه پیامبران الهی بودند که این همه کار خارق عادت – که فقط به بخش کوچکی از آنها اشاره شد ـ هرگز جنبهٔ هادی بودن آنها برای مردم را تحت الشعاع قرار نداد. در کنار اینان باید از افرادی نام برد که نبوت آنان روشن نیست ولی در کنار پیامبران

زمان خود به هدایت می‌پرداختند. و دست کم آنکه کارشان یکی از ابزارهای تبلیغی پیامبران بوده تا آنجا که در معجزهٔ جاودانهٔ پیامبر خاتم نیز بدانها به عنوان وسیلهٔ هدایت یاد شده است. در این شمار چند مورد یاد می‌شود:

* شخصی (شاید عزیر) که صد سال مرده بود و سپس خداوند او را بر انگیخت در حالی که می‌پنداشت یک روز یا کمتر از آن در خواب بوده است (بقره: ۲۵۹)

* نزول مائدهٔ آسمانی بر مریم (آل عمران: ۳۹)

* سخن گفتن فرشتگان با مریم (آل عمران: ۴۲ و ۴۵) با اینکه مقام نبوت ندارد. (نیز: مریم:۱۶ تا ۲۲)

* چشمه‌ای زیر پای مریم پدید آمد و از تنهٔ درخت خرمای آن خرمای تازه ریخت (مریم: ۲۴)

* آصف بن برخیا تخت بلقیس را از فرسنگها راه دور، به یک چشم بر هم زدن حاضر کرد (نمل: ۷۷)[۱]

اینک به کلامی از امام رضا علیه‌السلام توجه می‌کنیم که ضمن خطبهٔ جامع خود در باب امامت و شؤون امام می‌فرماید: «و هو بحيث النجم من أيدي المتناولين». (کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۱۹۸). دقت در این کلام دستکم دو شأن از شؤون امام را به ما می‌فهماند: یکی اینکه جای در عوالم عرشی دارد، دوم اینکه از همان عوالم عرشی انسانها را هدایت می‌کند؛ چنانکه جای ستاره در آسمان است، به گونه‌ای که دست هیچ یک از انسانها به آن نمی‌رسد، ولی از فراز آسمان به مردم راه می‌نماید.

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب کلام جاودانه، امام معصوم را به نمایندهٔ خاصّ حاکم کشور برای تربیت زندانیان تشبیه می‌کند که در فضای زندان زندگی می‌کند، از غذای زندان می‌خورد، و ظاهری مانند آنها دارد، ولی قدرت عزل و نصب مدیران کشور را دارد. این تمثیل، تا حدّی نشان می‌دهد که چگونه جایگاه والای الهی امامان با ظاهر عادی آنان قابل جمع است.

---

۱. این بخش از مقاله با کمک گرفتن از مقالهٔ منتشر نشدهٔ «پدیدهٔ فرابشری در قرآن» نوشته احمد رضا کرمی نوشته شد. از ایشان که متن منتشر نشدهٔ خود را در اختیار نگارنده گذاشت سپاسگزارم.

۷-۳. تبعیض در خلقت

سؤال: اگر اصل عدم قیاس را بپذیریم، تبعیض در خلقت لازم می‌آید و تبعیض خلاف عدالت است که خداوند حکیم، از آن مبرا و منزه است.

جواب:

۱.تبعیض در جایی مطرح است که چند تن مطالبهٔ یکسانی از فردی دارند و آن فرد، مطالبهٔ آنها را می‌دهد، ولی با تفاوت.

اما تمام خلقت بر مبنای فضل الهی است نه طلب داشتن کسی. تمام مخلوقات مسبوق به سابقهٔ عدم هستند و خداوند آنها را در حالی آفرید که هیچ نبودند و به اذن الهی وجود یافتند. قرآن می‌فرماید:

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (مریم: ۶۷)

هیچ کس در عدم استحقاقی نداشت و هر نعمتی که به هر کسی می‌رسد، بدون استحقاق اوست. در دعایی که از رسول خدا ﷺ رسیده می‌خوانیم: «یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها». (التوحید، ص ۲۲۲؛ همین مضمون در: کافی، ج ۲ ص ۵۷۸).

لذا به ما گوشزد می‌کند که همگان فقیر درگاه اویند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (فاطر: ۱۵)

خداوند به ما یادآور می‌شود که هیچ کس طلبی از بارگاه قدس ربوبی ندارد.

حتی امام معصوم، آمرزش و علو درجه و رهایی از کیفر الهی را نه به استحقاق خود بلکه به فضل الهی می‌داند. (صحیفه سجادیه، دعاهای ۱۶، ۳۷، ۳۹). در دعای ۳۷ این امر را مربوط به تمام آفریدگان می‌داند: «لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَلَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ، وَلَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِيجَابِهِ »

لذا خداوند به بندگان امر می‌فرماید که هر چه از او می‌خواهند، از فضلش بخواهند: «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء، ۳۲)

مؤید این آیات، سخن صادقانه و درس آموز سیدالشهداء علیه‌السلام است که در دعای عرفه خطاب به خدایش می‌گوید: «و عدلک مهلکی و من کل عدلک مهربی» (اقبال الاعمال

ج ۱ ص ۳۴۵). و امام سجاد علیه‌السلام در دعای سیزدهم صحیفه عرضه می‌دارد: «و لا تحملنی بعدلک علی الاستحقاق».

بدیهی است که در مقام فضل، ظلم و تبعیض بی‌معنا است.

۲. خداوند به هر کسی بدان اندازه تکلیف می‌کند که به او توان و امکانات داده است. خود فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶)؛ «لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق، ۷).

بدین روی بحث ستم و تبعیض پیش نمی‌آید. ستم و تبعیض در آنجا است که آزمون همگان یکسان باشد، در حالی که امکانت آنها یکسان نباشد. آزمونها به حسب نعمت‌های الهی تفاوت دارد و به تعبیر مشهور: «هر که بامش بیش برفش بیشتر».

۳. تفاوت در خلقت، امری طبیعی و یکی از سنن آفرینش است.

قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ» (هود، ۱۱۸ – ۱۱۹). امام جواد علیه‌السلام در ضمن یک سلسله حدیث کلیدی که از جد امجد خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کنند، بیان می‌دارند: «لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا، فإذا استووا هلکوا» (امالی صدوق ص ۴۴۶ مجلس ۶۲).

در حدیث قدسی که جناب کلینی روایت کرده، برخی از حکمت‌های این تفاوت‌ها را – مانند آزمودن مردم، شکر آنها، رسیدگی بی‌نیازان به نیازمندان - بر می‌شمارد که کدام یک به وظیفهٔ خود در برابر نعمتهایی که در اختیار دارد، عمل می‌کند و کدام از این انجام وظیفه غفلت دارد.

در این حدیث طولانی که از امام باقر علیه‌السلام روایت شده، سخن از خلقت انسانها در عالم ذر است و تفاوت‌هایی که میان آنها بوده است. در این مورد حضرت آدم علیه‌السلام به خداوند پیشنهادی می‌کند و خداوند حکیم به او پاسخ می‌گوید. (الکافی ج ۲ ص ۸ و ۹). بر اساس این حدیث، خداوند حکمت‌هایی برای تفاوت آفریدگان بر می‌شمارد، از جمله آزمودن تمام آنها، هر کدام به آزمون ویژهٔ خودش. نیز: شکر گزاردن صاحب هر نعمت و صبر گزیدن فاقد آن نعمت. این شکر و صبر، پس از آن است که هر یک به دیگری بنگرد، و خود را واجد یا فاقد آن نعمت ببینند.

با این توضیحات اینک می‌گوییم: هم مردم مورد سؤال خدایند و هم پیامبران. صریح قرآن است که فرمود: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (اعراف: ۶).

آزمون هر کسی به اندازهٔ مسئولیت او است، یعنی به اندازهٔ امکاناتی که خداوند به او داده است. لذا مثلا در مورد حضرت ابراهیم، آزمونهای دشواری می‌بینیم مانند: رها کردن خانواده در بیابانی لم یزرع (ابراهیم، ۳۷)، امر به کشتن فرزند جوانی که پس از سالها نصیبش شده است (صافات، ۱۰۲)، افکنده شدن در آتش نمرودیان و مانند این آزمونها که کمتر کسی از انسانهای عادی بدان آزموده شدند. در مورد امامان معصوم نیز چنین بوده است. کافی است رویدادهای صدر اسلام و کربلا و زخم زبانهای مکرر دوست و دشمن در طول چند سده را در نظر آوریم و صبر والا و شکر درس آموز اهل بیت در اینگونه مصائب را ببینیم.

۷-۴. بسته شدن باب مباحث تطبیقی

سؤال: اگر حدیث عدم قیاس را بپذیریم، باب مباحث تطبیقی را بر روی خود می‌بندیم و بدین سان باب پژوهش و جست و جوی علمی بسته می‌شود. زیرا هر تحقیقی از آنجا آغاز می‌شود که دو عنصر رقیب را در برابر هم قرار دهیم و آزادانه -یعنی بدون پیشداوری- بررسی کنیم.

این اصل عقل پسند را حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه به این تعبیر می‌فرماید: «واعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه، و لن تأخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقضه، و لن تمسّکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه» (خطبه ۱۴۷).

این مضمون را در مثل مشهور می‌گویند: «تعرف الاشیاء بأضدادها». اما حدیث عدم قیاس راه را بر چنین پژوهش و بررسی می‌بندد.

جواب:

گفتیم که در مورد توحید، این حقیقت قطعی است که خداوند متعال نه تنها مانند هیچ مخلوقی نیست، بلکه قابل قیاس با هیچ مخلوقی نیست (به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام: لا یقاس بالناس. الکافی ج ۱ ص ۸۶). با وجود این در قرآن برای گشودن باب تأمل و تعقل، می‌فرماید: «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا (انبیاء: ۶۲).

مفسران گفته‌اند که کلمهٔ <لو> در اینجا به معنی محال است، اما نفس این نوع بیان با این پیش فرض انجام می‌شود که <فرض محال، محال نیست>. در اینجا نوعی قیاس لطیف میان خدای واحد با دیگر معبودها انجام می‌شود، از سوی خدایی که <قل هو الله احد> را به عنوان منشور توحید به همگان اعلام کرده است.

نیز در قرآن به صورت تطبیقی با معبودهای مشرکان می‌فرماید: «آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ» (نمل: ۵۹). یعنی برای گشودن باب تعقل که مبنای اصلی دینداری و دعوت اسلام است، به نوعی مقایسه تن می‌دهد.

پیش از ادامه بحث باید اشاره شود به روایتی از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: پس از تلاوت این آیه بگویید: «الله خیر، الله خیر». آنگاه بگویید: الله اکبر(طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲ ص ۲۹۷). توضیح اینکه در جمله اول (الله خیر) پاسخ می‌دهد و گواهی می‌دهد که خداوند بهتر و برتر از آنها است. (جواب به جلوهٔ نازلهٔ بحث). اما در جملهٔ دوم (الله اکبر) اشاره می‌کند به این حقیقت که خداوند اساساً با هیچ چیزی قابل قیاس نیست و «اکبر من ان یوصف».

باری، مشابه این مقایسه را در مقام نبوت می‌بینیم. در قرآن می‌فرماید:

«قل... وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (سبأ: ۲۴).

از این آیه در نگاه اول نوعی تردید دیده می‌شود که گویی پیامبر نسبت به حقانیت خود تردید دارد یا خداوند چنین تردیدی دارد. و در هر حال با گونه‌ای از قیاس وارد می‌شود: قیاس پیامبر با مشرکان. در حالی که با نظر دقیق می‌بینیم که هرگز چنین تردیدی مطرح نیست. این سخن همان خدا است که به پیامبرش با سوگند می‌فرماید: «يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس: ۱ تا ۴).

پس آن نوع بیان در واقع برای گشودن باب مناظره و گفت و گو با مشرکان است نه بیشتر. در واقع انصاف دادن در کلام که از آداب عرفی مناظره است، در این آیه رعایت شده است.

در ادامه همین سنت پسندیده (بحث و گفت و گو و برانگیختن عقل)، مناشدات و احتجاج‌های امیر المؤمنین با مخالفان در رویدادهای صدر اسلام را می‌بینیم که علامه امینی در جلد اول الغدیر بخشی مفصل (مبتنی بر متون اهل تسنن) بدان اختصاص داده و

در آنها پیوسته امام علی علیه‌السلام خود را با مدعیان خلافت مقایسه می‌کند، در حالی که در خطبه شقشقیه دیدیم که در بیان مظلومیت خود می‌فرماید: «حتی صرت اقرن الی هذه النظائر».

در واقع این اقتضای مرحلهٔ بحث و پژوهش است که نصوص دینی اجازهٔ آن را به گویندگان، نویسندگان، محققان و دیگر دست اندرکاران این گونه پژوهش‌ها می‌دهند، بدون اینکه اصل عدم قیاس را از یاد ببرند.

از همین باب است توصیف ائمه معصوم به وصف «علماء ابرار» که در برخی روایات دیده می‌شود (بنگرید: بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۹۱).

در آن گروه احادیث نوعی تنزل از مقام واقعی دیده می‌شود تا امام معصوم یا شاگردان آنان به مخاطب خود بگویند که باید از کسی تبعیت کرد که هم دانا باشد (به حکم آیه: قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون)، و هم نیکوکار باشد نه فاسق و فاجر. اما آیا شأن و جایگاه راستین امام معصوم، مقایسه با اراذلی مانند یزید است؟

خاتمه و نتیجه

در این گفتار، سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه دوم نهج البلاغه را محور گرفتیم که فرمود: «لا یقاس بآل محمد من هذه الامة احد». دیدیم که با قرآن تعارض ندارد، شواهد و مؤیدات از شیعه و سنی آن را تأیید می‌کند، چه به صورت همین لفظ و چه با مضامین مشابه. همچنین تبیین عقلی آن انجام شد و برخی تعارض‌ها نیز بررسی شد. و سر انجام صحت آن روشن شد. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

فهرست منابع

قرآن کریم
صحیفه سجادیه
نهج البلاغه
ابن شهرآشوب، محمد. **مناقب آل ابی طالب**. قم: علامه، ۱۳۸۷ ق.
ابن طاووس، علی. **اقبال الاعمال**. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
ابن مشهدی، محمد. **مزار کبیر**. قم: اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
احمدی میانجی، علی. **مکاتیب الائمة**. قم: دارالحدیث، ۱۴۳۰ ق.

اربلی، علی. **کشف الغمة**. تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۷ ق.
برقی، احمد. **المحاسن**. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۵ ق.
بلاغی، محمد جواد. **آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن**. قم: وجدانی (افست از چاپ نجف ۱۳۵۵ ق).
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه‌السلام. قم: مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، ۱۴۱۸ ق.
جعفری، محمد رضا. **تعلیقات کافی**. قم: بنیاد فرهنگ جعفری، ۱۳۹۶ ش.
حسکانی. **شواهد التنزیل**. بیروت: محمودی، ۱۳۹۹ ق
حسینی تهرانی، سید هاشم. **بوستان معرفت**. تهران: مفید، ۱۳۶۱
حکیمی، محمدرضا. **کلام جاودانه**. قم: دلیل ما، ۱۳۸۵.
حموی، محمد. **فرائد السمطین**. بیروت: محمودی، ۱۴۰۰ ق.
خویی، حبیب. **منهاج البراعة**. تهران: اسلامیه، ۱۴۱۵ ق.
سند، محمد. **اعتبار زیارت جامعه**. سفینه شماره ۱۵
شهرستانی، محمد. **الملل و النحل**. قاهره: دارالکتب، ۱۳۸۵ ق.
صدوق، محمد. **معانی الاخبار**. قم: اسلامی، ۱۳۷۶.
----------. **الخصال**. قم: اسلامی، ۱۳۷۷.
----------. **عیون اخبارالرضا** علیه‌السلام. تهران: جهان، ۱۳۵۵.
----------. **امالی**. بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ ق.
----------. **التوحید**. قم: اسلامی، ۱۳۶۵.
---------- ----. **من لا یحضره الفقیه**. تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶.
صفار. **بصائر الدرجات**. قم: کتابخانه مرعشی، ۱۴۲۰ ق.
طبرسی، احمد. **الاحتجاج**. قم: اسوه، ۱۴۲۵ ق.
طبری امامی، محمد. **المسترشد**. قم: فرهنگ اسلامی، ۱۴۲۵ ق.
طوسی، محمد. **تهذیب الاحکام**. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰.
قاضی نعمان. **شرح الاخبار**. قم: اسلامی، ۱۴۲۶ ق.
قمی، علی. **تفسیر القمی**. قم: دار الکتاب، ۱۳۸۷ ق.
کشی. **رجال**. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۷.
کلینی، محمد. **الکافی**. تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
متقی هندی، علی. **کنز العمال**. بیروت: دارالرسالة، ۱۳۹۸ ق.
مجلسی، محمدباقر. **بحارالانوار**. تهران، اسلامیه، ۱۳۵۰.
مدرسی طباطبایی، حسین. **مکتب در فرآیند تکامل**. تهران: کویر، ۱۳۸۴.
مفید، محمد. **الاختصاص**. قم: اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
نجفی، شرف الدین. **تأویل الآیات**. قم: مدرسة الامام المهدی، ۱۴۲۰ ق.